



۲۰۱۷/۱۰/۲۸

داکتر نور احمد خالدي

بررسی هویت مشترک ملی مردم افغانستان

قسمت اول

هموطنان عزیز،

یکی از دوستان در فیسبوک نوشت: "افغانیت چتری است که تمام اقوام کشور زیر آن همیشه با غرور زندگی کرده اند..." دوست دیگری به پاسخ او نوشت که: "... زمان این شعار های میان خالی گذشته است. بهتر است به همدیگر احترام بگذاریم و اجازه دهیم هر کس با هویت خودش زندگی کند".

همه می دانیم که افغانستان یک کشور کثیرالقومی بوده و از لحاظ ساختمان اجتماعی و سیاسی عمیقاً یک کشور عنعنوی متکی به وابستگی های قومی می باشد. بر علاوه، سی و پنج سال جنگ داخلی، فرقه یی، تنظیمی و مداخلات اجنبی اختلافات قومی، سمتی و زبانی را در افغانستان عمیقتر ساخته است.

نتایج انتخابات اخیر ریاست جمهوری این حقیقت را برجسته تر ساخت. صرف نظر از مثنی روشنفکر، پشتون به پشتون رای داد، تاجیک به تاجیک، هزاره به هزاره و ازبک به ازبک. حتی تعداد کثیری از روشنفکران سرشناس از این قاعده مستثنی نشدند. انتخابات ریاست جمهوری اخیر خطوط قومی را در کشور از هر زمانی بیشتر برجسته تر ساخت و فرصت مساعدی را به عناصر ضد وحدت ملی در کشور فراهم نمود تا در جهت برجسته کردن تفاوت ها بکوشند تا نزدیک تر کردن اختلافات و وصل کردن اقوام کشور.

در این امر شکی نیست که در نزدیک به سه صد سال گذشته اقوام کشور ما زیر سلطه یک دولت واحد و یک بیرق واحد باهم در صلح زندگی کرده اند و شریک روزهای خوب و بد همدیگر بوده اند.

در این امر هم شکی نیست که در این سه صد سال نابرابری های ملی وجود داشته است و بعضی اقلیت های ملی ما در قدرت دولتی سهم مناسب نداشته اند.

در این امر شکی نیست که باید به همدیگر احترام گذاشت و هرکس حق دارد هویت خود را محفوظ نگاهدارد. اما آیا قبول کردن یک هویت ملی طوریکه بعضی ها فکر می کنند به معنی از دست دادن هویت قومی است؟ آیا در ملت روسیه هویت اقلیت های قومی مانند تاتار، اوکراینی، ازبک، تاجک، قزاق از میان رفته است؟ دشمنان وحدت مردم

به اهتمام ملالی نظام

افغانستان می خواهند این گونه فکر کنیم. می خواهند فکر کنیم که ما اتباع افغانستان در پهلوی هویت قومی، تباری، زبانی، مذهبی و سمتی خود دارای هویت مشترک ملی نیستیم!

می خواهند فکر کنیم که آنچه به عنوان هویت ملی و سمبول های ملی معرفی شده در حقیقت هویت یک قوم مشخص و سمبول های یک قوم مشخص است!

آیا این برداشت درست است؟ هرگاه هویت مشترک ملی نداشته ایم پس چه عناصری ما را قادر ساخته در طول نزدیک به سه صد سال باهم مشترکاً در زیر یک بیرق واحد و یک دولت واحد زندگی کنیم و خوشبختانه کدام جنبش جدی جدایی طلبی جدی نداشته باشیم مانند آنچه در کشور های پاکستان، ترکیه، عراق، سریلانکا و غیره مشاهده شد.

طوریکه می بینیم خلاف آنچه ادعا می شود در عمل کشور مشترک و دولت مشترک داشته ایم بنابر آن باید جست و جو کنیم که هویت مشترک ملی ما چیست که اقوام ما را قادر ساخته در صلح باهم زندگی کنند؟ قبل از خودما دیگران متوجه موجودیت این هویت مشترک ملی در این سرزمین ها شده بودند. در کتاب تاریخ فرشته که بیش از ۴۰۰ سال قبل در سال ۱۶۰۶م در هندوستان توسط ابولقاسم فرشته برشته تحریر در آمد از مردم سرزمین های امروزی افغانستان به نام افغان ها یاد می کند.

صفوی ها مردم ما را افغانه می گفتند بدون در نظر گرفتن خطوط قومی موجود در این سرزمین. حتی یک سند موجود نیست که در زمان حاکمیت صفوی ها از اقوام منفرد کشور مانند تاجک ها در آن اسمی برده شده باشد.

جورج فورستر انگلیسی که در سال های ۱۷۸۲-۱۷۸۴م، در زمان سلطنت تیمورشاه، از هندوستان از طریق کشمیر، کابل، قندهار و هرات به فارس روسیه و انگلستان سفر کرد از مردم این سرزمین به نام افغانها و از این کشور به نام مملکت افغانستان یاد می کند و حدود آنرا قلمرو هایی می داند که در آن در نماز های جمعه خطبه به نام تیمورشاه خوانده می شد.

در معاهده ۱۸۰۱م میلادی میان دولت قاجاری فارس و دولت انگلستان که برای جلوگیری از حمله ناپلیون به هندوستان از طریق فارس عقد شده بود از کشور "افغانستان" اسم برده می شود. متعاقب او مونتستیوارت الفونستون در کتاب گزارش سلطنت کابل که در سال های ۱۸۰۹م - ۱۸۱۰م حین مسافرت او و هیات معیتی اش در کابل نوشته شده بود از "ملت افغان" و کشور "افغانستان" اسم می برد.

south-west, runs between it and Belochistaun. On the west, indeed, it slopes gradually down to the desert; and, on the north-west, it loses its appearance of elevation before the Paropamisan mountains. The table-land of Kelaut ought perhaps to be considered as a continuation of that I have just described; but the low country, extending to the desert, and the valley of Bolaun, so nearly divide them, that it will be convenient to treat them as separate. The Afghans have no general name for their country; but that of Afghaunistaun, which was probably first employed in Persia, is frequently used in books, and is not unknown to the inhabitants of the country to which it applies. I shall, therefore, use it in future to express the country of which I have just described the limits. As much of the Afghaun country as lies to the west of the parallel of Mookkoor, in long. 68° 30', is included in the celebrated and extensive province of Khorassaun. The remaining part

The origin of the name of Afghaun, now so generally applied to the nation, I am about to describe, is entirely uncertain ; but is, probably, modern. It is known to the Afghauns themselves only through the medium of the Persian language. Their own name for their nation is Poooshtoon ; in the plural, Poooshtauneh. The Berdooraunees pronounce this word Pookhtauneh ; whence the name of Pitan, by which the Afghauns are known in India, may probably be derived.

The Arabs call them Solimaunee ; but, whether from their possessing the mountains of Solimaun from the name of some chief who may have headed them, when first invaded by the Arabs, or from some circumstance connected with their supposed descent from the Jews, is entirely uncertain. They have no general name for their own country ; but sometimes apply the Persian one of Afghaunistaun. Doctor Leyden has mentioned the name of Poooshtoonkhau, as bearing this sense ; but I never heard it used. The term Sirhud is sometimes made use of, but excludes the plains on the eastern side of the range of Solimaun ; and is, in fact, nothing more than the Persian word for a cold country. The name most generally applied to the whole country by its inhabitants is *Khorassaun* ; but this appellation is obviously incorrect. For, on the one hand, the whole of the Af-

بنابر آن سؤال هایی که مطرح می گردند عبارت انداز:

اول - آیا ما یک ملت واحد از مجموع اقوام کشور داریم یا خیر، مانند ملت ایران، ملت پاکستان، ملت هند؟
دوم - هرگاه قبول کنیم که ملت واحد از مجموع اقوام کشور داریم که در جهان بنام "ملت افغان" معروف است، آیا این ملت با وجود داشتن مشخصات قومی، زبانی، مذهبی و سمتی اقوام متشکله خود دارای هویت مشترک ملی است یا خیر؟

سوم - هرگاه ملت مشترک داشته باشیم، هویت ملی ما در بر گیر کدام عناصر می باشند؟
چهارم - آیا انکار کردن از موجودیت ملت واحد و هویت مشترک ملی راه و اقدام مناسب برای مرتفع کردن نابرابری های ملی گذشته است؟

حل مسأله ملی مسأله مبرم روز در افغانستان نیست:

تاریخ نزدیک به سه صد ساله افغانستان به وضاحت نشان می دهد که در افغانستان، علی الرغم احساس نابرابری ملی، در طول قرنها مبارزه اقلیت یک قوم معین برای احقاق حق تعیین سرنوشت خود مسأله مبرم روز مانند آنچه در سریلانکا، هند، ایران، ترکیه، پاکستان، اوکراین، عراق و غیره جاها دیدیم یا می بینیم نبوده است. قومپرستی از هر نوعی و زیر هر نامی منجمله «حل مسأله ملی» مخرب بوده و در نهایت هیاهوی تجزیه افغانستان را به میان می آورد بخصوص در شرایط جاری که تقسیم میهن ما را دشمنان ما آسان ترین راه برای غلبه بر ما برای مقاصد توسعه طلبانه و استعماری خود تشخیص کرده اند. بنابر آن حل مسأله ملی در افغانستان نه از راه برخورد قوم گرایانه بلکه تنها از راه دموکراسی و مردم دوستی میسر است و بس.

ما بدون همدیگر پذیری راه دیگری نداریم. جغرافیه (هرچند تحمیلی و استعماری) ما، بر ما حکم می کند که از این سرزمین نمی توان "پشتونستان بزرگ"، "تاجیکستان یا ازبکستان بزرگ" و یا "هزارستان بزرگ" و "خراسان بزرگ" ساخت. لازم است اقل روشنفکران ما واقعاً به این نتیجه برسند و در فکر برتری و یا رهبری بلامنازع اتنیکی و قومی خود نباشند.

چه بخواهیم و چه نخواهیم تا این کشور وجود دارد و نامش **افغانستان** است ملت همه باشندگانش مطابق قانون اساسی "**افغان**" خواهد بود. هر کسی فکر می کند می توان اسم افغانستان را عوض کرد و ملت مردم آنرا عوض کرد توصیه می کنم بروند و خود را با جغرافیه و ترکیب مردم و توزیع جغرافیایی نفوس این کشور و آغاز پروسه تاریخ معاصر کشور بهتر آشنا سازند. پس بر ما فرض است راه های استحکام پروسه ملی و ملت سازی را جست و جو کنیم.

هویت قومی و هویت ملی:

دوستی در فیسبوک برایم نوشته بود: "بلی آقای خالیدی عزیز می پذیرم که اکثریت قوم پشتون است. جای شک هم وجود ندارد. اما چرا روند تذکره الکترونیکی را مختل می سازند چرا خود را در عقب نام **افغان** پنهان می کنند و هزاران چرای دیگر؟؟"

پاسخ من چنین بود: پشتون ها خود را در عقب نام افغان قرار می دهند تا با سائر اقوام برادر کشور همه در عقب نام **ملت افغان از حقوق مساوی برخوردار باشند** و هیچ قومی برتر از قوم دیگر نباشد. دو هویت را در این جا مغشوش نکنیم:

❖ **اول هویت قومی اتباع افغانستان که شامل پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، نورستانی، ایماق، بلوچ می باشد که خدا داد است،**

❖ **و دوم هویت ملی اتباع افغانستان که با ایجاد دولت افغانستان به نام ملت واحد "افغان" شکل گرفته در قانون اساسی موجوده و قوانین اساسی گذشته کشور درج شده است.**

نظام فرهنگی و اجتماعی مبتنی بر پلورالیزم قومی و زبانی:

نظام فرهنگی اجتماعی افغانستان و هویت مردم ما، بر دو عنصر و پایه ی اصلی استوار است، نخست، فرهنگ اسلامی؛ دوم، هویت ملی. به عبارۀ دیگر **اسلامیت و افغانیت** دو عنصر جدایی ناپذیر نظام فرهنگی و هویت ملی ما را می سازد. این دو عنصر در قانون اساسی در مورد نظام فرهنگی و اجتماعی افغانستان درج گردیده است. بدین ترتیب قانون اساسی موجودۀ کشور طرح کاملاً نوینی را پیریزی کرده که در قوانین اساسی قبلی کشور سابقه نداشته است.

■ اول فرهنگ اسلامی:

امروز در افغانستان نیز، اسلام با هر سه بخش اعتقادی، اخلاقی و حقوقی و فقهی خود، رکن عمده نظام دولتی و فرهنگی و اجتماعی ما را تشکیل می دهد؛ رکنی که باعث استحکام خانواده، جامعه و کشور ما شده و از فروپاشی و از هم گسستگی آن جلوگیری کرده است. البته بدون شک در این بخش، ما با تمام مسلمانان جهان روح فرهنگی مشترک داشته و در واقع، تمام مسلمانان از این جهت، برادر دینی همدیگر هستند.

■ دوم هویت ملی (عنصر افغانیت):

اما افغانیت، هویت و عنوانی است که مردم ساکن این سرزمین را از سایر مسلمانان و ملت های دیگر متمایز می گرداند. روند ملت سازی، یکی از پیچیده ترین و مغلطترین موضوعات تاریخی و فرهنگی و حقوقی است که هنوز هم در میان دانشمندان، مورد بحث و کنکاش قرار دارد، مغلق بودن و حساس بودن این موضوع آنگاه افزایش می یابد که در تعداد زیادی از کشورها، ساختار ملتها، ترکیب ناهمگون دارد. یعنی در این کشورها، نژادها و اقوام مختلف با مذاهب و زبانهای گوناگون، زیست مشترک تاریخ و فرهنگ مشترک یعنی "ملت واحد" را پدید آورده اند. بر اساس قانون اساسی معیار افغانیت داشتن تابعیت افغانستان است نه کدام عنصر قومی و زبانی و فرهنگی. سرور دانش در کتاب حقوق اساسی افغانستان می نویسد:

وحدت ملی چه گونه ایجاد می شود؟

سؤال اصلی این است که چه گونه می توان در عین تعدد، وحدت ایجاد کرد؟ یعنی با چه معیاری می توان با وجود ناهمگونی نژادی و قومی، «وحدت ملی» را تأمین نمود؟ و مجموعه متفاوت و متنوع را به همدیگر مدغم ساخت و «ملت واحد» نام گذاشت؟ به طور مثال در جامعه ای مثل افغانستان که ترکیب چند قومی و چند زبانی و چند مذهبی دارد، چه گونه می توان ملت واحدی به نام «ملت افغانستان» پدید آورد؟ و قانون اساسی در این رابطه چه روش و رهنمودی را پیش نهاده است؟

چهارم: نظریه‌ی وحدت ملی بر مبنای حقوق شهروندی و پلورالیزم قومی و زبانی:
نظریه‌ای که در قانون اساسی افغانستان مطرح گردیده با هر سه نظریه‌ی قبلی تفاوت دارد. در این نظریه، «وحدت ملی در چوکات نظام فرهنگی و اجتماعی مبتنی بر حقوق شهروندی و پلورالیزم قومی و زبانی»، مورد تأکید قرار گرفته است. در این قانون، ابتدا، «افغانیت» به عنوان یک عنصر اصلی در نظام فرهنگی و اجتماعی افغانستان مطرح شده است اما معیار افغانیت، داشتن تابعیت افغانستان است، نه قوم و نژاد خاص.

برای واضح شدن این نظریه، موارد مربوطه را از قانون اساسی نقل می‌کنیم:
در ماده‌ی چهارم بعد از بیان اصل حاکمیت ملی به حیث مبنای نظام سیاسی، معیار «ملت» چنین معرفی شده: «ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند». چنان که در بحث عناصر دولت گفتیم، تابعیت چه با معیار خون یا خاک، پیوندی است که یک فرد را به خانواده‌ی بزرگ ملی متصل می‌گرداند و دارای سه خصوصیت سیاسی، حقوقی و معنوی می‌باشد و حتی برخی از حقوق‌دانان می‌گویند:

«ملاک تحقق ملت را هر چه قرار دهید، همان ملاک تحقق تابعیت نیز واقع می‌شود. پس تابعیت را بدین گونه تعریف می‌کنیم: رابطه‌ای که با آن خانواده‌ی ملت تشکیل می‌یابد. ... خلاصه، آن پیوندی که وابستگی فردی از افراد انسانی را به ملتی خاص توجیه می‌کند.»^۲
در همین ماده، برای اولین بار در تاریخ قانون اساسی، ضمن تصریح بر این که ملت افغانستان، متشکل از اقوام متعدد می‌باشد، از ۱۴ قوم تشکیل دهنده‌ی ملت افغانستان به ترتیب ذیل نام برده شده:

«ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه‌ای، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می‌باشد».
در همین ماده گفته شده: «بر هر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه‌ی افغان اطلاق می‌گردد. هیچ فرد از افراد ملت از تابعیت افغانستان محروم نمی‌گردد.»

در ماده‌ی ششم که اصول و اساسات سیاست داخلی یا شالوده‌ی نظام فرهنگی و اجتماعی افغانستان بیان گردیده، برهفت اصل عمده و بنیادی به عنوان اساس یک جامعه‌ی مرفه و مترقی که دولت، مکلف به ایجاد آن است، تأکید شده است:

«عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تأمین وحدت ملی، برابری بین همه‌ی اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه‌ی مناطق کشور».

در ماده‌ی شانزدهم قانون اساسی، در ضمن پذیرش تنوع زبانی و فرهنگی و ذکر هشت زبان رایج و تصریح بر رسمی بودن دو زبان پشتو و دری، زبان‌های سوم نیز در مناطقی که اکثریت ساکنان به آن تکلم می‌کنند، به رسمیت شناخته شده و بر توسعه‌ی همه‌ی زبان‌ها و آزادبودن نشر مطبوعات به همه‌ی زبان‌های رایج کشور تأکید شده است. در ماده‌ی چهل و سوم نیز بر تعمیم متوازن معارف و تدریس زبان‌های مادری، تصریح گردیده است.

متن ماده‌ی ۱۶ چنین است:

«از جمله زبان‌های پشتو، دری، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشه‌ای، نورستانی، پامیری و سایر زبان‌های رایج در کشور، پشتو و دری زبان‌های رسمی دولت می‌باشد.

در مناطقی که اکثریت مردم به یکی از زبان‌های ازبکی، ترکمنی، پشه‌ای، نورستانی، بلوچی و یا پامیری تکلم می‌نمایند، آن زبان، علاوه بر پشتو و دری، به حیث زبان سوم، رسمی می‌باشد و نحوه‌ی تطبیق آن، توسط قانون تنظیم می‌گردد.

دولت، برای تقویت و انکشاف همه‌ی زبان‌های افغانستان پروگرام‌های مؤثر طرح و تطبیق می‌نماید. نشر مطبوعات و رسانه‌های گروهی به تمام زبان‌های رایج در کشور آزاد می‌باشد.

مصطلحات علمی و اداری ملی موجود در کشور حفظ می‌گردد.»

متن ماده‌ی ۴۳ قرار زیر است:

«تعلیم، حق تمام اتباع افغانستان است که تا درجه‌ی لیسانس در مؤسسات تعلیمی دولتی، به صورت رایگان، از طرف دولت تأمین می‌گردد.

دولت، مکلف است به منظور تعمیم متوازن معارف در تمام افغانستان، تأمین تعلیمات متوسطه‌ی اجباری، پروگرام مؤثر طرح و تطبیق نماید و زمینه‌ی تدریس زبان‌های مادری^۱ را در مناطقی که به آن‌ها تکلم می‌کنند فراهم کند.»

در ماده‌ی ۲۲ قانون، که یکی از مواد اصلی مربوط به حقوق اساسی اتباع و شهروندان افغانستان است، بدون ذکر اقوام، هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع اعلام شده و

در این مورد، چهار نظریه زیر قابل طرح است:

- اول: نظریه‌ی ادغام در قوم برتر یا اکثریت.
- دوم: نظریه‌ی انترناسیونالیزم طبقاتی.
- سوم: نظریه‌ی امت اسلامی.
- چهارم: نظریه‌ی وحدت ملی بر مبنای حقوق شهروندی و پلورالیزم قومی و زبانی:

از مجموع مواد فوق که بسیار واضح، صریح، بدون ابهام، منظم، معنی‌دار و هدف‌دار تدوین شده، می‌توان چنین نتیجه گرفت که از نگاه قانون اساسی:

نخست: پلورالیزم یا تعدد و تنوع قومی و زبانی به رسمیت شناخته شده است.

دوم: بین شهروندان از هر قوم و زبانی که باشند، هیچ نوع تبعیض و امتیازی نیست و همه، حقوق و تکالیف مساوی دارند و باید انکشاف متوازن همه‌ی مناطق و تقویت همه‌ی زبان‌های مادری رعایت شود.

سوم: معیار اصلی در ملت افغانستان، داشتن تابعیت افغانستان است، نه هیچ معیار دیگری.

چهارم: با همه‌ی تعدد و تنوع یادشده، «وحدت ملی» و «هویت واحد افغانی» یک عنصر اصلی در نظام سیاسی و اجتماعی ما است و هیچ‌کسی حق ندارد این اصل مهم ملی را اخلال نماید زیرا «افغانیت»، یعنی داشتن تابعیت افغانستان، به معنای داشتن تاریخ مشترک، سرزمین مشترک، منافع و مصالح مشترک، دردها، رنج‌ها و احساسات مشترک است و در صورتی که این همه مشترکات با احترام متقابل، حقوق شهروندی، عدالت اجتماعی، برابری، برادری، مشارکت عمومی و عادلانه و به رسمیت شناختن فرهنگ و زبان همدیگر توأم شود، هیچ چیزی نمی‌تواند پیوندهای ملی را از هم بگسلاند و به وحدت ملی ما آسیب برساند.

نظریه‌ی مطرح‌شده در قانون اساسی ۱۳۸۲، در تأمین وحدت ملی و حل مناسبات تباری و قومی و زبانی، به عنوان بهترین نظر ارائه شده و در تاریخ سیاسی و حقوقی افغانستان تاکنون بی‌سابقه بوده است و در طول تاریخ سیاسی کشور ما، روابط بین اقوام با این صراحت و روشنی تبیین نشده است.

به تایید سرور دانش نظریه مطرح شده در قانون اساسی ۱۳۸۲، در تأمین وحدت ملی و حل مناسبات تباری و قومی و زبانی، به عنوان بهترین نظر ارائه شده و در تاریخ سیاسی و حقوقی افغانستان تاکنون بی سابقه بوده است و در طول تاریخ سیاسی کشور ما، روابط بین اقوام با این صراحت و روشنی تبیین نشده است.

این نظر را سرور دانش امروز که معاون دوم رییس جمهور کشور است بیان نکرده بلکه این نظر را سال‌ها قبل در کتاب خود به نام "[حقوق اساسی افغانستان](#)" که در سال ۲۰۱۰م به چاپ رسیده ابراز کرده است. بنابر آن تطبیق درست و خط به خط قانون اساسی راه درست رسیدن به وحدت ملی و قوام پروسه ملت‌سازی در کشور با در نظر داشت حقوق و منافع تمام اقوام برادر کشور است.

حالا سوال در آن است که با وجود صراحت قانون اساسی کشور در زمینه هویت ملی مردم ما و راه‌های حل مسایل ملی از طرق دموکراتیک چرا باز هم عده‌ای به این راه باور ندارند و از موجودیت ملت افغانستان بر مبنای موازین قانون اساسی در کشور انکار میکنند؟ ریشه انکار کردن از ملت افغانستان در دو برداشت متفاوت از تاریخ افغانستان نهفته است.

پایان قسمت اول

ادامه دارد